



تازه عمل جراحی قلب را از سر گذرانده بود، با این همه با نهایت لطف و با صدائی سرشار از مهربانی، تواضع و امید با ما سخن گفت، تو گوئی همچنان همان تصویرگر جسوری است که با هر عکسی که می گرفت لرزه بر اندام رژیم می افکند ویا کوله بار ارزشمندی از ایمان و تخصص، پیام مظلومیت ملتش را که هنوز هم سرنوشت او بزرگ ترین دغدغه اوست، به انسانهای آزاده جهان ابلاغ می کرد. او نیز آن چنان که شایسته جسارت و پایمردیش بود مورد اکرام قرار نگرفت، ولی تا دنیا باقی است و تا دلی برای خوبیهها و جوانمردیهها می تپد، تصاویر بسیار تاثیر گذار او، از حافظه تاریخی آزادبخواهان پاک نخواهد شد.

گفت و شنود شاهد یاران با عباس ملکی

در یک روز پنج بار دستگیر شدم.....



● مردم

من علاقه ام عکاسی بود و موضوع ، برایم فرق چندانی نداشت . خود عکاسی را دوست داشتم و همه چیز برایم جالب است از طبیعت و مردم و حوادث و هنر و ورزش ، خلاصه چیزی در این هستی نیست که برایم جالب نباشد. عکاس اگر بخواهد خودش را محدود به یک موضوع و زمینه کند که عکاس نیست . می میرد.

با توجه به این که چند روزی بیشتر از عمل جراحی قلب شما نمی گذرد ، سریع تر به سالهای قبل از انقلاب برسیم و بفرمائید در بحرانهای سالهای ۵۴ به بعد چه حوادثی را تجربه کردید و خاطرات خود را از آن دوران، نقل کنید .

قبل از بیان این مطلب ، دلم می خواهد ابتدا به اساتیدی که زحمت ما را کشیدند اشاره کنم . واقعا در کارشان استاد بودند . مرحوم آقای باقر زرافشان ، مرحوم آقای مهدی رضوان ، آقای سعید مرآت و استاد من آقای حسین پرتوی که الان مشکل دارند .

با توجه به همین نکته که صحبت با ایشان میسر نیست ، ممنون می شوم که درباره استاد پرتوی هم اگر خاطراتی دارید بفرمائید.

من آن چنان با ایشان محشور نبودم که خاطرات خاصی داشته باشم .

حتی در روزهای انقلاب ؟

در روزهای انقلاب هر کدام از ما ، در جایی بودیم و خیلی با هم در تماس نبودیم ، مضافا بر این که سیر حوادث هم سریع بود و اصلا واقعا فرصت نفس کشیدن نداشتیم و باید همه رویدادها را پوشش تصویری می دادیم . گاهی پیش می آمد که مثلا من در اصفهان بودم و ایشان در قم بودند ، این بود که ما هیچ وقت با هم سفر نمی کردیم و هر کدام مسئول پوشش دادن شهری یا منطقه ای بودیم ، ولی در هر حال بهترین خاطره همه ما از ایشان ، بزرگواری و کرامتشان بود که ما را یاری می دادند و از هیچ نوع راهنمایی و کمکی دریغ نداشتند.

با توجه به محدود بودن عناوین روزنامه ها و دو سه عنوان کیهان و اطلاعات و آیندگان ...

پس عکاسانی که در کیهان بودند به تمام نشریات آن خدمات می دادند؟

بله .

از نظرمینه اختصاصی چطور؟ آیا دسته بندیهای مثل عکاس ورزشی، اقتصاد و غیره نداشتید؟

عکاس داشتیم مثل مرحوم حاج آقا زرافشان که همیشه ورزشی عکس می گرفتند یا مثلا اگر صبحها کارهای دیگری انجام می دادند، بعد از ظهر ها عکس ورزشی می گرفتند. یا مثلا سرویس حوادثمان، کشیکش مشخص بود .

عکسها را رساندم کیهان و استادم آقای پرتوی ، قبلمها را گرفتند و خودشان بردند که چاپ کنند. بعد که عکسها را آوردند و کف عکاسی پخش کردند ، هرکس عکسها را دید ، گریه کرد . بعد آقای هاشمی خبرنگار کیهان گفت، « تو اینجا نمائ، چون قطعا ماموران حکومت نظامی دنبالت می گردند.» من دیگر نفهمیدم آن عکسها چه شدند تا سال ۵۸ یکی از آنها را در زن روز چاپ کردند

شما خودتان از کدام سرویس شروع کردید؟

به تدریج به من دوربین دادند که می توانستم بروم عکس بگیرم . مثلا اگر مصاحبه ای پیش می آمد ، تصادفی پیش می آمد، می رفتم و عکس می گرفتم. یک سال به این شکل می رفتم تا کم کم به من اطمینان پیدا کردند و می توانستم در همه زمینه ها کار کنم .

علاقه خودتان چه بود؟

متولد چه سالی هستید؟ چه شد که عکاسی را انتخاب کردید؟ من متولد ۱۳۲۴ در شهرستان زاهد ساوه هستم . دوران ابتدایی را در آنجا تحصیل کردم و چون در آنجا امکان ادامه تحصیل نبود به تهران آمدم. در تهران همزمان با تحصیل، کار هم می کردم. حدود سال ۴۰ بود که وارد محیط کار شدم و در فروگاهی در لاله زار به نام فتومتریول که وسایل عکاسی می فروخت، مشغول به کار شدم . از همان جا بود که با دوربین آشنایی پیدا کردم و گاهی هم از همان جا دوربین قرض می کردم و از بچه های خانه مان عکس می گرفتم. بعد مسئله سربازی پیش آمد که من معافیت کفالت گرفتم و سربازی نرفتم .

چه شد که وارد کار مطبوعات شدید؟

یکی از آشنایان که در روزنامه کیهان بودند، گفتند که یک نفر به سربازی رفته و در آنجا یک جای خالی هست و تو بیا و مشغول به کار شو .

چه سالی؟

حدود سالهای ۴۴ و ۴۵ .

در چه زمینه ای عکاسی می کردید؟

اول که وارد کیهان می شدمی ، به تو اجازه عکاسی نمی دادند . اول باید از ظهور فیلم و تاریخانه شروع می کردی و به تدریج پیش می رفتی و تازه اجازه می دادند که عکس چاپ کنی . بهترین شیوه برای استاد شدن.

بله. وقتی که انسان با همه مراحل یک کار آشنا و بر آن مسلط شود و همه جنبه های کار را بشناسد، طبیعتا در اثری که بعدها خلق خواهد کرد ، تاثیر می گذارد . به هر حال دو سه سالی در این بخش کار کردم تا به تدریج به من دوربین دادند و گفتند وقتش هست که بروی و عکس بگیری.

آیا بخشهای جداگانه کیهان ، از جمله زن روز و کیهان ورزشی و بقیه کادر و عکاس جداگانه خودشان را داشتند؟

خیر، این طور نبود . زن روز گاهی اوقات به مناسبتهایی مثل انتخاب دختر شایسته ، عکاس جداگانه ای را به کار می گرفت ، چون مثلا همین مراسم جزو پروژه های بزرگ آن بود، ولی اکثر مواقع از عکاسان کیهان استفاده می شد .

آیندگان اواخر آمد. خیلی نقشی نداشت. پس با توجه به دو روزنامه کیهان و اطلاعات، نهایت تعداد عکاسان خبره و متخصصی که می توانستند به شکلی جامع، علمی و هنری، رویدادهای انقلاب را پوشش بدهند، شاید از پنجاه نفر بیشتر نمی شدند.

شاید هم کمتر، حدود سی نفر. روزنامه آیندگان یک عکاس خوب داشت که همین آقای محمد صیاد است. و به درستی پوشش داده شد؟

مهم ترین شهرهایی که انقلاب در آنجا در اوج بود مثل اصفهان، قم، تبریز و تهران، عکاسها آنجا حضور قاطع و چشمگیر داشتند. بقیه شهرها و شهرستانها را هم عکاسان مهمی پوشش می دادند. ما خودمان به تتهایی کار نمی کردیم، بلکه در همه شهرها نمایندگان کیهان می داشتیم.

آیا عکاسان محلی توان شکار لحظه های بسیار مهم را داشتند؟ نداشتند. ولی ما که خبر نمی شدیم که در فلان شهر فلان اتفاق دارد می افتد. تا خبر می شدیم، کار تمام شده بود و نمی توانستیم خودمان را به موقع برسانیم. در نتیجه همان عکاسان محلی باید وارد میدان می شدند که شدند و بسیاری از آنها هم خیلی دقیق و درست عمل کردند. اگر هم عکسی گرفتند که خیلی شاخص نشد، ولی به نظر من هر عکسی، ارزشمند است. گویای یک حادثه و پیام است. نمایندگان کیهان در شهرستانها به شدت فعال بودند و اگر در زمینه عکاسی ضعیفی داشتند، از تهران درخواست عکاس می کردند. اولین عکسی که از تظاهرات و انقلاب گرفتید و برایتان خاطره انگیز است، کدام عکس است؟

حکومت نظامی اصفهان، روز جمعه بود و من در کیهان کشیک بودم. دکتر مصباح زاده گفت: «باشو پرو اصفهان». گفتیم: «چی شده؟» گفت: «حکومت نظامی شده». یک ماشین شخصی درستی به من داد و من شبانه راه افتادم. صبح که رسیدم آنجا دیدم هتل عباسی و بانکها و بعضی از مراکز را مردم تخریب کرده اند و درگیری شده و چون شام خبری داشتیم و دیگری فهمیدم عکس خبری یعنی چه، عکسهائی گرفتیم و فرستادم و همان روز در کیهان چاپ شدند، یعنی شب از تهران راه افتادم و فردای آن روز عکسهایی که فرستادم چاپ شدند. از تهران به من خبر دادند که مجروحان درگیریهائی شب قبل اصفهان را در بیمارستان ثریا (شهید بهشتی) بستری کرده اند و تو باید حتما عکسهای اینها را بگیری. یکی از نماینده های کیهان گفت: «هر کسی بخواهد به بیمارستان وارد یا از آن خارج شود، هر چه که داشته باشد، از او می گیرند و حتی اجازه نمی دهند مردم برای بیمارانشان، کمپوت بخرند، چه رسد به این که تو بخواهی با دوربین وارد شوی». پرسیدم: «پس تکلیف چیست؟ و من بالاخره باید یک جور وارد بیمارستان شوم». این آدمی که این حرف را به من زد، جوانک بسیار زرنگی بود و گفت: «من تورا از راهی که از بالای پشت بام بیمارستان بدم، می برم». خلاصه با هزار جور آرتیست بازی از بام گذشتیم و رفتیم. فیلم را چه جور برگردانید؟

از همان راهی که رفته بودیم، برگشتیم.

کسی متوجه نشد؟

من توانستم سریع و در ظرف پنج شش دقیقه، حدود بیست و پنج و شش نفر را عکس بگیرم و عکسها را از طریق نمایانگی، بلافاصله به تهران رساندم و صفحه اول کیهان چاپ شدند. خلاصه اولین عکس انقلاب را با این وضع و قاجافی گرفتیم. بعد چه شد؟

حکومت نظامی افتاد دنبال عکاسی که این عکسها را گرفته بود و به آنها نشانی داده بودند که سوار یک بی. ام. و سفید است و دارد تند تند عکس می گیرد. فردا صبح مرا گرفتند و بردند حکومت نظامی. پرسیدند: «کی گفته عکس بگیرم؟ یا چه

اجازه ای این کار را کردی؟» گفتیم: «من مامورم و معذور. مرا به ماموریت فرستاده اند و عکس را که برای خودم نمی گیرم. از دکتر مصباح زاده پرسید که چرا مرا فرستاده». گفتند: «تواضع نداری عکس بگیرم». گفتیم: «من که آدم خودم نیستم. رئیس اجازه بدهد و بگوید بگیرم، نمی گیرم». بیست و چهار ساعتی مرا نگه داشتند.

اذیتتان هم کردند؟

خدا و کیلی نه، ولی بعدش اذیت شدم، چون اینها دستور توقیف مرا داده بودند. اما دستور آزادی را نداده بودند و در ظرف یک روز، پنج بار توسط ماموران حکومت نظامی دستگیر شدم. همین که در خیابان قدم می گذاشتم، یکی مرا می گرفت و می برد حکومت نظامی. باز آزادم می کردند و دوباره. ظاهرا از طرف مردم هم مورد لطف قرار می گرفتید و حس می کردند مامور دولت هستید و اذیتتان می کردند.

این اتفاق، بیشتر در قم روی می داد. مخصوصا در ماه مبارک رمضان که شبها می آمدند به خیابانها و ما می رفتیم عکس بگیریم، از یک طرف ماموران، ما را می گرفتند و از یک طرف هم مردم به ما شک داشتند.

در کدام مکان از وقایع قم حضور داشتید؟

اولین حکومت نظامی، در تمام طول ماه رمضان آنجا بودم و همه وقایع را عکس گرفتیم.

و همه این عکسها را به کیهان دادید؟

بله.

خودتان هیچی ندارید؟

حتی یک دانه، ما فیلمها را می فرستادیم، ظاهر و چاپ و بعد هم آرشیو می کردند. به ما نمی دادند که داشته باشیم. از روز هفده شهریور که آن عکس تاریخی و باشکوه را انداخته اید تعریف کنید.

صبح هفده شهریور بود که متوجه حکومت نظامی تهران شدم. من آمدم کیهان. دیگر به من اطمینان داشتند و گفتند: «برو میدان زاله که نیروها آنجا مستقر هستند، سریع عکس بگیر و

به هر حال برای امثال من دردناک است که عکس منحصر به فردی را بگیری و نه خودت بهره ببری و نه ملتت و سر از میز فلان خبرگزاری در بیاورد. من نتوانستم تاب بیاورم و آزار دیدم و بیمار شدم. گمان نمی کنم بقیه هم حال بهتری داشته باشند. من بیست بار در عملیات جنگی بوده ام. نگوییم بیست بار که دروغ نباشد، پانزده بار قطعاً بوده ام.

بیا. من خودم را تا میدان بهارستان رساندم و از آنجا به بعد، دیگر نگذاشتند ماشین جلو بروم و پیاده رفتم. نرسیده به میدان، دیدم یک نفر بر ایستاده و فهمیدم که یک پیش بینی هایی کرده اند. وارد میدان که شدم، دیدم از طرف میدان امام حسین، خبری نیست، ولی از طرف خیابان پیروزی، یک عده ای دارند می آیند. در خیابان پیروزی آتشی هم روشن کرده بودند. من به اطراف نگاهی انداختم و از یک درخت رفته بالا که از آنجا عکس بگیرم که یکی از پاسانها گفت: «مرد حساسی! تیر هوایی که بزند کارت ساخته است. بیا پایین!» من چند تا عکس از جمعیت گرفتم و با عجله آمدم پایین و دیدم که جمعیت از سه

طرف میدان پر شد، ولی از طرفی که من بودم، یعنی از طرف میدان بهارستان، خبری نبود. یک عده کمی کنار شهرداری ایستاده بودند. یک سرگردی آنجا بود، پشت بی سیم گفت: «ما اینجا فقط شصت نفر نیرو داریم و اگر اینها بخواهند جلو بیایند، ما را برس می کنند. چه دستور می دهید؟ چه کنیم؟» از پشت بی سیم گفتند که نیروهای کمکی می فرستند. من در اطراف می چرخیدم و از مردم که شعار می دادند عکس می گرفتم که یکهو دیدم تیراندازی شروع شد. من دیدم که حتی یک نفر عکاس هم وسط میدان نمانده و تصمیم گرفتیم به هر قیمتی که شده از آن صحنه عکس بگیرم. سریع خودم را گوشه ای کشیدم و از تمام آن صحنه ها، عکس گرفتیم.

واقعا شاهکار زدید. باید کسی آنجا می بود تا می فهمید در آن شرایط هولناک، شما چها کرده اید. آیا موقعی که هلیکوپترها از بالا مردم را به رگبار بستند، توانستید عکس بگیرید؟

من این چیزها را ندیدم. در میدان، جلوی اداره برق، نیروی کمکی پیاده شد. نیروها از طرف میدان امام حسین آمده و مردم را محاصره کرده بودند. نیروی آماده داشتند. ممکن است بعدا این کار را کرده باشند، ولی تا وقتی که من بودم، چیزی ندیدم. بیشتر می گفتند که تیراندازی از بالا شایعه است، به هر حال وقتی تیراندازی در میدان تمام شد، من از میدان خالی هم عکس گرفتم. مردم فرار کرده و نیروها هم رفته بودند.

از جنازه ها هم عکس گرفتید؟

من سه تا جنازه دیدم و عکسشان را گرفتم. دچار مشکلی نشدید؟

تازه وقتی می خواستم بروم، آن افسری که گفتم سرش خلوت شده بود و دستور داد که مرا بگیرند و به سرباز گفت: «این فلان فلان شده رازد بگیر!» و یک دشنام اساسی هم به ما داد. سرباز تعقل کرد تا من نتوانستم فرار کنم. افسر دستور داد که «بزنش!» و سرباز، باز وقت کشی کرد تا خلاصه من از معرکه در رفتم و سه تومن بین جمعیت و خودم را از دید آنها پنهان کردم. آن روزها

سرمه تومن پول زیادی بود. به یک تا کسی گفتیم: «سی تومن بگیر و مرا ببر.» خلاصه عکسها را رساندم کیهان و استاد آقای پزئی، فیلمها را گرفتند و خودشان بردند که چاپ کنند. بعد که عکسها را آوردند و کف عکاسی بخش کردند، هرکس عکسها را دید، گریه کرد. بعد آقای هاشمی خبرنگار کیهان گفت: «تو اینجا نمان، چون قطعا ماموران حکومت نظامی دنبالت می گردند.» من دیگر نفهمیدم آن عکسها چه شدند تا سال ۵۸ یکی از آنها را در زن روز چاپ کردند و از من خواستند صحبتی بکنم و بعد هم در روزنامه کیهان عکس چاپ شد و به تدریج عکسها از یک جاهایی ظاهر شدند. به من که عکس می ندادند.

آیا کسی از شما نخواست که عکسهایتان را بگذرد؟

من که نگاتیوی در اختیار نداشتم، ولی شنیدم که بعضی از عکسها به قیمت های خوبی به خبرنگارهای خارجی فروخته شدند. عکسها متاسفانه خارج شده بودند.

بعد از هفده شهریور در کدام یک از رویدادهای مهم، حضور داشتید و عکس گرفتید؟

مهم ترین عکس خبری که من بعد از هفده شهریور گرفتم و برایم خیلی جالب بود، سقوط هواپیما بود در لواسانات. آن هم برای اولین بار و تنها عکس موجود از رویداد بود که در ویژه نامه اش منتشر شده و همه حادثه را نشان می داد و حتی تلویزیون هم نتوانسته بود در آنجا حضور پیدا کند.

در روز ورود حضرت امام، کجا بودید؟

در بهشت زهرا.

از خاطرات آن روز بفرمایید.

در بهشت زهرا، موقعی که می خواستیم از در وارد شویم، یک عده ای به عنوان نیروی انتظامی قرار بود مردم را سامان بدهند. وقتی امام آمدند، خود آنها کارشان را رها کردند و رفتند قاتی مردم و مشکل ایجاد کردند و جلوی ماشین امام گرفته شد و

ماشین خیلی به سختی حرکت کرد. آقای ناطق نوری عمامه اش را باز کرده بود و می چرخاند که مردم بروند کنار و ماشین حرکت کند. خلاصه وقتی دیدند ماشین نمی تواند حرکت کند، هلیکوپتر آمد و از دم در بهشت زهرا تا نزدیک جایگاه، ایشان را برد. ما هم از آنجا به بعد را نتوانستیم برویم.

از وقایع خاص آن روز توانستید عکس بگیریید؟
یک صحنه هست که مردم از هلیکوپتر آویزان شده اند. از همه شان عکس گرفته ام، ولی ندارم. عرض کردم همه شان در آرشیو کیهان بوده.

هیچ عکسی ندارید؟
هیچ.

پس ما چه کنیم برای این مصاحبه؟
شاید دوستان دیگر داشته باشند یا از آرشیو کیهان بگیرید. از بهشت زهرا می گفتید.

مردم نمی گذاشتند هلیکوپتر بلند شود و امام را به جایگاه برساند و از آن آویزان شده بودند و هلیکوپتر خیلی سخت بلند شد.

بعد از بهشت زهرا، مدرسه علوی هم رفتید؟
بله، ولی خیلی آنجا عکاسی نکردم. فقط از شورایی که شهید بهشتی و سایر آقایان بودند عکس گرفتم. چند تائی هم از ملاقاتهای افراد با امام.

شما در اغلب صحنه های مهم انقلاب حضور داشته اید؟ کدام خاطره برای شما شیرین است؟

شیرین که واقعا هیچ کدام. هر چه بود مظلومیت مردم بود و سببیت رژیم، هر چه بود خون بود و آتش و گلوله. من از عملکرد عکاسی خودم در همه صحنه ها راضی هستم، ولی ماجرای سقوط هویما در لواسانات برایم خیلی جالب است. یادم هست که هلیکوپتر داشت بلند می شد که بروم سر صحنه و من خودم را پرت کردم داخل هلیکوپتر. خلبان هلیکوپتر داد می زد، اینو بندازینش پایین «ولی من به کف هلیکوپتر چسبیدم و تکان نخوردم و بالاخره رفتم و تنها عکسهای آن حادثه را گرفتم. میدان شهدا را از قبل آمادگی داشتیم که خبرهایی می شود، ولی صحنه سقوط هویما را کسی نمی دانست و کاملاً تصادفی شاهد صحنه بودم. این جور صحنه های منحصر به فرد، برای عکاس خیلی معنی دار و شیرین هستند. من واقعا حس یک عکاس خبری را داشتم و خطر کردن جزو این کار است.

به هر حال ما همگی بابت خالص کار کردیم بیست و هشت سال از انقلاب می گذرد. متولی ما کیست؟ احتمالاً وزارت ارشاد، هیچ کدامشان در این بیست و هشت سال نیامدند بپرسند، «خرتان به چند من؟ حال و روزتان چطور است؟ سالمید؟ مریضید؟ گرفتاری دارید؟ ندارید؟» با عکسهای دوستان ما، همه به همه جا رسیدند، ولی خودشان گاهی از حداقل هم محرومند.

تلخ ترین خاطره تان کدام است.

توقیفم به خاطر پوستر هفده شهریور. آقای هادوی دادستان وقت بود. مرا بردند دادستانی او گفت، «باید همه پوسترهای هفده شهریور را جمع کنی.»

بدون حتی یک استثنا، تمام عکاسان دوران انقلاب گلایه دارند و دلگیرند، اما شما به رغم بیماری، گلایه ای ندارید. مگر این ماجرا ها روی زندگی شما تاثیر نگذاشتند؟

من بعد از سال ۶۸ که بازتشنه شدم، به خاطر همین دلتنگیها، چیزی را که به آن عشق می ورزیدم، به کلی گذاشتم کنار و دیگر عکاسی خبری نکردم.

به کسی هم آموزش ندادید؟
به کلی دور این مقوله را خط کشیدم. چه جور توانستید این کار را بکنید؟

به قیمت سلامتی من سه روز است از زیر عمل جراحی قلب باز بیرون آمده ام، ولی چاره نیست، اگر هنر و دوربینت وسیله تحقیر و بی حرمتی به تو شود، برای این که بتوانی به بقای خودت ادامه بدهی ناچاری آن را کنار بگذاری. بعضیها می توانند با بی حرمتی کنار بیایند، بعضیها نمی توانند. ظاهرا ماها نتوانستیم «پیامدش هم دلتنگی و بیماری.

یعنی اصلا عکس نمی گیرید؟
چرا در بعضی از سریالهای تلویزیونی مثل تنها ترین سردار،

عکس پشت صحنه گرفتیم، ولی البته که عکاسی در هیچ زمینه ای واقعا شان و تاثیر عکاسی دوره انقلاب و وقایع تاریخی ندارد.

اسباب تاسف!
به هر حال این طور است. کاریش نمی شود کرد.

آیا برای شما هم حضور در دو واقعه بزرگ تاریخ معاصر، یعنی انقلاب و جنگ دلنشین هست؟

البته که هست. هنوز جنگ شروع نشده بود که من خودم راه محل رساندم. بدیهی است که حضور در این صحنه ها برای هر کسی گرمای است، ولی این که از تجربه های تو استفاده درستی نشود و عکسهایی را که با خون جگر گرفته ای، از کشور خارج شود یا خرید و فروش شوند، دردناک است. کسی از تجربه های امثال من استفاده نکرد.

ولی تا دلتان بخواهد سوء استفاده شد.

به هر حال برای امثال من دردناک است که عکس منحصربه فردی را بگیری و نه خودت بهره ببری و نه ملت و سر از میز فلان خیرگزاری در بیاورد. من نتوانستم تاب بیاورم و آزار دیدم و بیمار شدم. گمان نمی کنم بقیه هم حال بهتری داشته باشند. من بیست بار در عملیات جنگی بوده ام. نگویم بیست بار که دروغ نباشد، یازده بار قطعا بوده ام.

آن عکسها را هم ندارید؟

نه، همه شان آرشیو کیهان است. اتفاقا پریروز از روزنامه ایران آمده بودند مصاحبه. پرسیدند، «اگر الان بخواهید عکاس شوید چه می کنید؟» گفتم، «دو تا دوربین بر می دارم. با یکی به فکر خودم هستم با یکی به فکر جانی که برایش کار می کنم. با اولی تجارت می کنم با دومی عکس خبری می گیرم. نمی گذارم عده ای با زحمات من به همه جا برسند و خودم مشکل پیدا کنم.» آن روزها نه عکاسان کیهان نه اطلاعات نه آیندگان، کسی به فکر تجارت عکس نبود.

به همین دلیل عکس تک تک شما تاریخی می شود. بله. دوربین که گاره ای نیست. نگاه پشت دوربین نیستی که با آن کار می کنی، یک عکس را ماندگار و تاثیر گذار می کند. در هر هنر و هر عملی همین طور است. نیت که خالص باشد، می ماند.

به هر حال ما همگی بابت خالص کار کردیم. بیست و هشت سال از انقلاب می گذرد. متولی ما کیست؟ احتمالاً وزارت ارشاد، هیچ کدامشان در این بیست و هشت سال نیامدند بپرسند، «خرتان به چند من؟ حال و روزتان چطور است؟ سالمید؟ مریضید؟ گرفتاری دارید؟ ندارید؟» با عکسهای دوستان ما، همه به همه جا رسیدند، ولی خودشان گاهی از حداقل هم محرومند. بعضیها به شغلهایی روی آورده اند که کمترین ظرافت و لطافتی در آنها نیست و خدایم داند که برای یک روح هنرمند، چقدر زجر آوار است که مثلا نوی معاملات ملکی کار کند. با روحیه اش سازگار نیست. کاریکاتور است و دلفک و پیش بافتاده ترین آدمها را در عرصه هنر تشویق کردند و به کارشان گرفتند، آن وقت آدمهایی تا این حد مخلص، کار آمد و شجاع را که بعضیهایشان واقعا در حرفه خودشان تک و بی رقیب هستند، از یک تشکر خشک و خالی محروم گذاشتند. من یک روز رفتم کیهان دیدم دارند بد جوری نگاه می کنند، بعد از هفده هجده سال دیگر آنجا نرفتم. آیا تا به حال آثارتان در مجموعه هایی چاپ شده اند؟
فراوان.

با اجازه شما یا بی اجازه شما؟
نه، کسی تا به حال از من اجازه نگرفته. شخصا که چاپ نکرده اید؟
خیر. در اختیار نداشتم که چاپ کنم.
با تشکر از شما به رغم کسالتان، نهایت لطف را کردید و دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید.





● ۱۷ شهریور ۵۷. میدان شهدای تهران.



۱۱۱

۱۲۱



۱۳۱



۱۵۱



۱۴۱

● ۱- دی‌ماه ۵۷، یکی از راهپیمایی‌های انقلاب در قم.
● ۲- ۳-۴-۵، دی‌ماه ۵۶، ضرب شتم یک روحانی توسط مأمورین به خاطر پخش اعلامیه امام.